

۴۴۱- قاضی زاده - جوانی خوش طبع است و مثنوی را خوب میگوید.

این مطلع ازوست :

که گوید بر سریر ملک خوبی پادشاهی را
که بر در ناله زاریست مسکین داد خواهی را.

[این سه بیت نیز در وصف قلعه ملک خوافی ازوست : مثنوی

یکی خاره سنگی کشیده باوج	چو خارای سنگی برآورده موج .
چو البرز هر پاره سنگی بر آن	سپهر منقش پلنگی بر آن .
مثل گر کسی را در او ره بدی	اجل را از او دست کوتاه بدی .

این مطلع هم ازوست :

چو لاله با دلی پرداغ حسرت زین چمن رقم

تو ای شاخ گل رعنا بمان باقی که من رقم . [

۴۴۲- مولانا کوکبی - مناسب فن خود تخلص پیدا کرد . این مطلع

ازوست :

بی رخت هر قطره خون بر سر مژگان مرا

مشعلی باشد فروزان در شب هجران مرا .

۴۴۳- مولانا محنتی - از شعراء اوست . این مطلع ازوست :

سحر چو روی خود آن ماه در نقاب گرفت

فغان در شهر برآمد که آفتاب گرفت .

۴۴۴- مولانا شکری - در رنگ مولانا طوسی (۱) مثل میگوید و در آن

اسلوب شعر ذهن او خوب می رود . این مطلع ازوست :

چون ز خط پرسمت از مشک ختن میگوئی

چند با ما بر زاف سخن میگوئی .

۴۴۵- مولانا حقیری - نیز از شعرائی است که حالا نگوشت میخانه عشق

(۱) سیفی ، (سینه ترکیب ح)

رسیده و از جام سخنوری جرعه کشیده ، جوانی خوش طبع است و بسیار چاشنی دارد ، و مولدش شهر هرات است . این مطلع ازوست : مطلع

میروم در گوشه میخانه جا خوش میکنم
جام می میابم و آنجا فروکش میکنم .

۴۴۶ - مولانا سیری - هم از شعرای تازه است و درین رنگ مثل میگوید ،

و هنوز نظم او شهرت نیافته . این مطلع ازوست : مطلع

شدم از یار جدا و بیلا افتادم
چه بلا بود که از یار جدا افتادم .

۴۴۷ - مولانا سعد (۱) - مولدش معلوم نیست ، اما در طبعش بسیار خیال

انگیزی هست . این ازوست : مطلع

برک گل بیست که افتاده بطرف چمن است

پنبه داغ دل بلبل خوین کفن است .

۴۴۸ - خواجه کلان بزاز - از مردم شهر هرات است . این مطلع ازوست :

انجم مشمر آنکه درین گنبد خضر است
کز بهر تماشای رخت دیده حور است .

۴۴۹ - خواجه منصور - از ولایت جرجان است ، از قوم بتکچی است .

فی الواقع که در میان آن مردم کسی از او بهتر بیست و طبعش بغایت خوبست .
این مطلع ازوست :

پرده لاله نهی دیدم و آغشته بخون
یادم آمد که مرارفته دل از دست برون .

۴۵۰ - سلطان محمود (۲) - ولد خواجه شمس الدین بتکچی است ، و بنحو خواجه

منصور خویشی دارد ، و در علم نجوم بسیار صاحب وقوف است . این مطلع ازوست :

شد روزگار من سیه از هجر یار من
کس را مباد روز من و روزگار من ،

۴۵۱ - مولانا نظام - از استرآباد است ، و قصیده را خوب میگوید . این

مطلع قصیده بهاریه ازوست : مطلع

باز گلزار خط از سزه تر پیدا کرد
کارستان جهان رنگ دگر پیدا کرد .

(۱) سعید : (سخنه الف)

(۲) خواجه سلطان محمود (سخنه الف)

۴۵۴ - مولانا یاری - هم از استر اباد است ، و هر طبع چاشنی تمام دارد .

این مطلع ازوست :

نخواهم پیش مردم دیده بردیدار یار افتد

چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار افتد .

۴۵۴ - مولانا دالمی - از استر اباد است . این مطلع ازوست :

آن پری را که ز کلبه ک قبا در بر اوست هر طرف بند قبانیت که بال و پیر اوست .

۴۵۴ - باباشوریده - بقصیده خوانی مشهورست ، و با اکثر خوش طبعان

مصاحبت دارد ، و طبعش نیک است ، و در باب پیری این بیت از مثنوی اوست :

قدم شد چون کمان و عمر شد شست جوانی همچو نیر از شست من جست .

۴۵۵ - مولانا صوفی - نیز استر ابادی است ، طبع خوب دارد و انشای او هم

نیک است . این مطلع ازوست :

نیست در هجر توام ضعف ز بیماری دل ترسم آشفته شود طبع تو از زاری دل .

۴۵۶ - مولانا حمید گل - پسر مولانا عبد اوهاب است ، خالی از طبعی

بیست ، اما مرد دیوانه و خاکسار است . این مطلع ازوست :

شب خاک تیره بستر ما بیدلان بس است چادر شب کشیده ما آسمان مس است .

۴۵۷ - مولانا بهشتی (۱) - برادر مولانا حمید است ، اما نه در طبع و نه

در اطوار با او مناسبتی دارد . این مطلع ازوست :

شمع امشب نرک دعوی بارخ آناه کن تیره کردی مجلس ما را سخن کوتاه کن .

۴۵۸ - مولانا فغانی - خویش نزدیک خواجه افضل است ، و طبع پاکیزه

دارد . این مطلع ازوست :

هر که چون صورت چین دیده بروی تو کشاد

چشم دیگر ز تماشای تو بر هم نهاد .

[معلوم شد که خواجه میر مست که میر درین نسخه متخلص یاد کرده

(۱) در دو نسخه الف و ب ذکر مولانا بهشتی نشده

فی الواقع ذوقنون عالم است ، و اشعار خوب دارد ، و در ماده تاریخ پیدا کردن مثل او کم است ، اول **فغانی** تخلص میکرد ، درین اوقات ضیا تخلص میکند . این دو بیت در تاریخ فوت **میر محمد یوسف ازوست** :

چون **میر محمد شرف آل عبا** از دیر فنا شد بسوی دار بقا
تاریخ شهادتش رقم کرد قضا **والله شهید هو یحیی الموتی .**
هنر دیگرش آنکه همه دروغ بد میگویند و او نیک میگوید . قصیده
ردیف « دروغ » گفته . این مطلع آن قصیده است :

زهی جمال تو مرآت بی صفای دروغ **دلت سیاه چو آئینه از جلای دروغ .**
این مطلع نیز ازوست : مطلع

مردم ز هجر و باز مرا چشم تر هنوز **یعنی نکرده ام ز تو قطع نظر هنوز .**

۴۵۹ - **مولانا شراری** - از **استرآباد** است ، ورنگش سرخی باخگر ماند ،
ظاهراً بهمان مناسبت این تخلص اختیار کرده . این مطلع ازوست : مطلع

ندارم بیشتر زین طاقت بیمهری جانان **خدایا نام آن نامهربان را مهربان گردان .**

۴۶۰ - **فدائی تبریزی** (۱) - سید زاده ایست ، و همراه پدر زیارت مکه
مشرف شده ، و ظاهرش صفای تمام دارد و طبعش نیز خالی از صفائی نیست ، این
مطلع ازوست : مطلع

همیشه روی بدیوار بود مجنون را **که از رقیب پوشد سرشک گلگونرا .**

۴۶۱ - **مولانا محرمی** (۲) - از مردم متعین **استرآباد** است ، و عمّ **خواجه**
منصور است ، طالب علمی دارد و جوان فقیر است ، این مطلع ازوست :

مدام واعظ ما منع باده نوش کند **چه خوش بود که دمی در کشد خموش کند .**

۴۶۲ - **مولانا عیانی** - هم از **استرآباد** است ، و طبعش بسیار تصرف دارد
و کیفیت تمام معلوم میشود ازین مطلع او :

(۱) در دو نسخه الب و ب کلمه تبریزی ندارد ، فدائی **استرآبادی** (نسخه ج)

(۲) **مولانا محوی** (نسخه ترکی الب)

۴۵۴ - مولانا یاری - هم از استرآباد است ، و در طبع چاشنی تمام دارد .

این مطلع ازوست :

نخواهم پیش مردم دیده بر دیدار یار افتد

چو پیش آید نظر بر روی او بی اختیار افتد .

۴۵۴ - مولانا دائمی - از استرآباد است . این مطلع ازوست :

آن پیری را که ز گلبرگ قبا در بر اوست هر طرف بند قبا نیست که بال و پیر اوست .

۴۵۴ - باباشوریده - بقصیده خوانی مشهورست ، و با اکثر خوش طبعان

مصاحبت دارد ، و طبعش بیک است ، و در باب پیری این بیت از مثنوی اوست :

قدم شد چون کمان و عمر شد شست جوانی همچو تیر از شست من جست .

۴۵۵ - مولانا صوفی - نیز استرآبادی است ، طبع خوب دارد و انشای او هم

بیک است . این مطلع ازوست :

بست در هجر توام ضعف ز بیماری دل ترسم آشفته شود طبع تو از زاری دل .

۴۵۶ - مولانا حمید گل - پسر مولانا عبداوهاب است ، خالی از طبعی

بیست ، اما مرد دیوانه و خاکسار است . این مطلع ازوست :

شب خاک تیره بستر ما بیدلان بس است چادر شب کشیده ما آسمان بس است .

۴۵۷ - مولانا بهشتی (۱) - برادر مولانا حمید است ، اما نه در طبع و نه

در اطوار با او مناسبتی دارد . این مطلع ازوست .

شمع امشب ترک دعوی بارخ آماه کن تیره کردی مجلس ما را سخن کوتاه کن .

۴۵۸ - مولانا فغانی - خویش نزدیک خواجه افضل است ، و طبع پا کیزه

دارد . این مطلع ازوست :

هر که چون صورت چین دیده بر روی تو کشاد

چشم دیگر ز تماشای تو بر هم ننهاد .

[معلوم شد که خواجه میر هست که هیر درین نسخه بتخلص یاد کرد]

(۱) در دو نسخه الف و ب ذکر مولانا بهشتی نشده

فی الواقع ذوفنون عالم است ، و اشعار خوب دارد ، و در ماده تاریخ پیدا کردن مثل او کم است ، اول صفائی تخلص میکرد ، درین اوقات ضیا تخلص میکند . این دو بیت در تاریخ فوت میر محمد یوسف ازوست :

چون میر محمد شرف آل عبا از دیر فنا شد بسوی دار بقا
تاریخ شهادتش رقم کرد قضا والله شهید هو یحیی الموتی .

هنر دیگرش آنکه همه دروغ بد میگویند و او نیک میگوید . قصیده ردیف « دروغ » گفته . این مطلع آن قصیده است :

زهی جمال تو مرآت بی صفای دروغ دلت سیاه چو آئینه از جلای دروغ .
این مطلع نیز ازوست : مطلع

مردم ز هجر و باز مرا چشم تر هنوز یعنی نکرده ام ز تو قطع نظر هنوز .

۴۵۹ - مولانا شراری - از استرآباد است ، درکش سرحدی با خگر ماند ،

ظاهراً بهمان مناسبت این تخلص اختیار کرده . این مطلع ازوست . مطلع

ندارم بیشتر زین طاقت بیمهری جانان خدایا نامن آن نامهربان را مهربان گردان .

۴۶۰ - فدائی تبریزی (۱) - سید زاده ایست ، و همراه پدر زیارت مکه

مشرف شده ، و طاهرش صفای تمام دارد و طبعش نیز خالی از صفائی نیست . این مطلع ازوست : مطلع

همیشه روی بدیوار بود مجنون را که از رقیب پوشد سرشک گلگون را .

۴۶۱ - مولانا محرمی (۲) - از مردم متعین استرآباد است ، و عمّ خواجه

منصور است ، طالب علمی دارد و جوان فقیر است ، این مطلع ازوست :

مدام واعظ ما منع داده بوش کند چه خوش بود که دمی در کشد خموش کند .

۴۶۲ - مولانا عیانی - هم از استرآباد است ، و طبعش بسیار تصرف دارد

و کیفیت تمام معلوم میشود ازین مطلع او .

(۱) در دو نسخه الف و ب کلمه تبریزی ندارد ، فدائی استرآبادی ، (نسخه ح)

(۲) مولانا معوی (نسخه ترکی الف)

دوسر از لای نه خم هوسی هست مرا بخت بدبین که بآنهم نرسد دست مرا.

۴۶۴ - مولانا وافی (۱) - عطار است و فرزند شهر هرات است ، و در بیرون

درب خوش میباشد ، و بملازمت آستان صاحبقران میرسد . این مطلع ازوست : مطلع

آن چشمه حیات که یابند جان ازو جز آب حسرتم نبود در دهان ازو .

۴۶۴ - سید خنجر - از جیبکتو است ، و برای تحصیل بشهر هرات آمد ، زود

ترك کرده و روی بملازمت نهاد ، این مطلع ازوست :

جدا ز بار بجز درد اشتیاق ندارم اجل بیا که دگر طاقت فراق ندارم .

۴۶۵ - مولانا زاری - از خوش طبعان تازه است ، و این مطلع از او است :

چوسیل اشك ز چشم پر آب می آید دو دیده بر سر آن چون حباب می آید .

۴۶۶ - مولانا میرعلی - در مدرسه حضرت مخدومی فوراً ملازمست . و این

مطلع ازوست :

مرا بی سرو قدش باشد ای دل بجان هر لحظه تیر هجر حاصل .

۴۶۷ - پهلوان کاتب - هم اشعار و مصنفات آن حضرت را کتابت میکند

و این مطلع ازوست :

عیدست و مرا بی مه خود خرمی نیست

خلقی همه در شادی و چون من غمی نیست .

۴۶۸ - مولانا ناظری - از مشهد مقدس است ، و جوان بفهم است ، و در

ذهن تصرف تمام دارد . این مطلع ازوست :

میشود در قهر اگر خود را کشم از بهر او

و چه قهرست این که خود را میکشم از قهر او .

۴۶۹ - مولانا ذاتی - از حمله خوش طبعانی است . که نو پیدا شده اند ، این

مطلع ازوست :

بی گرچه دم ز زمزمه زیر و دم زید در پیش ناله ام تواند که دم زند .

(۱) والهی (سعه ج) والی . (سعه الف)

مجلس چهارم

ذکر فضلا کرده که بشعر مباحی نبوده اند و از ایشان در لباس لطائف ظاهر
میشده وار آنجمله:

۲۷۰ - پهلوان محمد ابوسهید است که باوواع فصل و کمال آراسته ، و بعلم

ادوار و موسیقی بلکه بجمیع فنون پیراسته ، بتخصیص در فن کشتی که تا فلک
لاجوردی برطل نقره ماه از سرچشمه خورشید میدان عرصه خاک را آب میزند ،
مثل او کسی قدم در معرکه سرویا برهنگان نهاده ، و تا لوای فرزاتگی بمهجه
نصر من الله وفتح قریب افراخته ، هرکرا که بر سر میدان دعوی او آمده اند ،
انداخته و بیتهاده . چون کمالات پهلوان عالم اظهر من الشمس بر همه عالمیان واضح
است زیادت گستاخی رفت ، این مطلع ازوست : مطلع

گفتش در عالم عشق توکارم باعست گفت حمدان ریر لب هم بیست کار باعست (۱)

[حضرت میرلطایف پهلوان را علیه رساله نوشته ، بدان جهت درین اوراق
باختصار کوشید . از آنجمله یکی آن است که پیش از ایام جمعیت و حضور در بقعه
پریشان و بیحضور سردر بالین ضعف داشتم ، هررور پهلوان بترتیب عدای فقیر قیام
می نمود ، و بدانچه مقدور بود توجه و اهتمام میفرمود ، تا آنکه سپاه امراض از
ملك بدن قدم بیرون نهاد و باز دولت تندرستی که معموری شهرستان وجود است
دست داد ، شبی غزلی ترکی تمام کردم و آن نه بیت بود ، صباح پهلوان تشریف آورد
و از روی شفقت دست مرحمت بر سر و پای فقیر رسانیده کمال التفات ظاهر کرد ، بعد از آن
بر سبیل کسب هوا بیرون رفت و بار آمده بر جای خود نشست ، خواستم که عرلی که

(۱) در سجهای ترکی آمده است

زمانی که فقیر در استرآباد بودم این رباعی را خدمت پهلوان ایراد کردم	در کعبه و در دیر بارشاد توئیم
در صومعه و میکده با یاد توئیم	داگر سحر و شام باوراد توئیم
یعنی که یتیم نعمت آباد توئیم	و پهلوان این رباعی را در جواب گفت
دام بدعا گوئی و با یاد توئیم	ای میر تو بیروما بارشاد توئیم
مردیم و خراب استرآباد توئیم	این شهر بتوغوش است وما با تر خورشیم

شب گذشته گفته شده بود بخدمت پهلوان بگذرانم، بنخود اندیشه کردم که اول باعشی برانگیزم بعد از آن برو خوانم، پس بدان سبب از پهلوان پرسیدم که مدت مدید است که از کارهای شما چیزی استماع بیفماد، درین اوقات هر چه واقع شده باشد التفات نمایند که خاطر مشتاق است، جواب گفتم که درین روزها بیک غزل امیر سید نسیمی صوتی بسته شده و از اشاقان خود که همزبان او بودند یک دوئی را طلب کرد و بنیاد کرد، مصرع اول غزل فقیر بود، هنوز کسی نخوانده بودم، گفتم توارد واقع شده باشد، مصرع دوم را که خواند هم ارفقیر بود، تعجب کردم که یک مطلع توارد واقع شده باشد، بسیار غریب است، القصه غزل را تمام کرد و بنوائی که رسید نسیمی خواند نهایت متغیر و متأثر شدم، چون دیگر مجال سخن نماند امر شعر سکوت ورزیدم و در تحسین کار او کوشیدم، بعد از ساعتی طاهر ساخت که غزل از شماست، بنده در محل خادمی از جیب شما بیرون آورده یاد گرفتم و صوت ستم. غرض از این حدیث آنست که هر چند صفت پهلوان کنند زیاده از آن است، و مطلع آن عرب این است: مطلع ترکی

مرفیان باقام گور مکان اول قویاش دین نور ایرو

بر ساری سالسام نظر اول آی متکا منظور ایرو.

در معما چنان بود که از بیتی که شاعر قصد معما نکرده او اسم استخراج

میکرد، مثل این مطلع **خواجه حافظ** که اسم «علی» استخراج کرده است:

«لا یأیها الساقی ادرکا ساو باولها

که عشق آسان نمود اول ولی افتاد مشکها (۱)

و درین مضاع «امین» بیرون آورده است

حالیاً مصاحبت وقت در آن می بینم

که کشم رخت به میخانه و خوش بنشینم (۲)

و ازین بیت اسم «نقی» استخراج کرده

(۱) از اول عشق «ع» را گرفته از ولی «ل» و «ی» را گرفته و علی استخراج کرده

(۲) اگر «می» را در «ان» بگذارند «امین» استخراج شود

کنج زرگر بود کنج قناعت باقی است
 از این مطلع «شجاع» بیرون آورده
 درخت دوستی نشان که کام دل بنار آرد
 نهال دشمنی بر کن که درنج بیشمار آرد.
 چون مذکور شد که در ذکر **پهلوان** رساله علیحده نوشته اند زیاده از این
 محل سخن نیست. [

۴۷۱ - سید سر برهنه - از سادات واجب الاحترام مالك تركستان است،
 و مردی خوش طبع و خوش صحبت و شیرین کلام و فصیح بیانت است، مدتی در خراسان
 بر مسند صدارت متمکن شده آخر از علوهمت ناختمار خود ترك آن منصب کرد، و در
 ایام جوانی بعاقل **کنگر** تعلق پیدا کرد و از طریق صلاح و عافیت عنان تافته باز گردید
 و پیش صلوات جوان شد (۴) و این رباعی را گفت: و راعی

آنان که پرستنده خورشید و مه‌نند
 از چشم تو در آدروی يك نگینند.
کنگر اگر این است که من میبینم
 خوبان دگر تنگک تعلیم گینند

۴۷۲ - مولانا برهان الدین عطاء الله رازی - از بزرگان شهر
 هرات است جوایی دانشمندست، و نام بابر میرزا رساله معما نوشته موسوم
 بجواهر الاسماع، این معما که از او «شاه‌نار» حاصل میشود از آن رساله است. معما
 پس از بهار جوایی کشیم آه بحسرت
 خران عمر چو آخر رسید از پی عارت (۲).
 وقتی که پادشاه [بفقیر] مهر داده مولانا تاریخی گفت که اصل مصرعش اینست که.
 «تاریخش این بود که علیشیر مهر زد» (و آن در شعبان سنه ۸۷۶ بوده)، از غرائب
 اتفاقات است که وقتی که مهر بمیرد رویش علی داده اند [برادر میر عایشیر است]
 خودش راهم این ترکیب بخاطر رسیده «درویش علی مهر زد» و ده سال تفاوت است.
 و مولانا در مدرسه شاهرخ میرزا بمدرسی مشغول بوده.

۴۷۳ - مولانا کمال الدین مسعود - از شیروان است و بجهت افاده و
 استفاده بخراسان آمد و در مدرسه مهد عالیہ گوهرشاد بیگم می باشد، و هر روز

(۳) کنج قناعت که «ن» است چون با «قی» جمع شود «تقی» گردد
 (۲) از جوایی کلمه شتاب گرفته و بهار آن ش است که پس از آن چون «آه» واقع شود
 «شاه» بیرون آید، و از آخر جوان عمر «ر» گرفته و با «ناب» شتاب جمع کرده
 و «نار» شده است.

صد طالب علم نیک بیشتر از وضع میگیرند بلکه این طایفه به عشق درس او کربت و عزت اختیار مینمایند، و ریاضت سفر و دغدغه مراحل و منازل پرخطر بخود راه داده بملازمت او میآیند. این مطلع ازوست :

بسوز سینه مستان برقت می ناب که بیست سوز مر اسازگار غیر شراب.

[هم از مولانا منقول است که : «ملاشدن آسان است، آدمی شدن دشوار».]

۴۷۴ - میر عطاء الله - از نیشابور است، و از آنجا برای تحصیل علم بشهر آمد

و خوب شد مرتبه که زیاده بر آن ممکن نبود با وجود دانشمندی در شعر و معما و صنایع مهارت تمام یافت، و رساله نوشته در صنعت مقلوب مستوی. این بیت از آنجاست :

شکر دهنا غمی ندارید دیر آدنی مغابه در کش.

۴۷۵ - حافظ شربتی - از مردم متعین خراسان است، و در خوش طبعی فرید

زمان و یگانه دوران بوده. گویند روزی بانر میرزا از جانب خیابان شاه ناک بمآمده و حافظ قرابه پر شراب داشته، اتفاقاً مولانا زاده ابهری که مفتی زمان بوده و او نیز بقدر کیفیتی در سر داشته چنانکه میرزا و حافظ هر دو برین معنی حاضر شده اند، میرزا بحافظ فرموده که فرود آی و کاسه نداد، حافظ فرود آمده و کاسه او مولانا زاده ابتدا کرده و این بیت را خوانده.

در دور پادشاه عطا بخش جرم پوش حافظ قرابه کش شد و مفتی بیاله پوش

میرزا بحافظ تحسین و احسان و مروت بسیار کرد. و این معما باسم «الله یار» ازوست معما

هر چند که جان و دل در هجر تو افکندت

چون بیگ نظر کردم حق بر طرف یار است (۱)

۴۷۶ - میر هراتی - از حردی در کسب علوم مشغولست، و در اکثر

علوم دانشمند شده، و روز و شب کارش مضاعفه است، و بواسطه آنکه همیشه نزهت و تقویت و صایم الدهر و قایم الین است و در جهت تمام دارد، موالی او

(۱) حق یعنی «الله» که چون در طرف «یار» قرار گیرد «الله یار» شود

را میر قاضی نام نهاده اند، و حالاً بدین لقب مشهور است، و در بحث لجاجش بسیار است، مثلاً هر که با او يك مسئله بحث کند تا او را هیر ملزم نسازد نمیگذارد بلکه ملزم نیز شده دست از وی نمیدارد، بدین سبب ظرفسا و خوش طبعان او را **وئی شلاتین** (۲) نیز مینامند و مرتبه حریص شطریج است که اگر حریفی بدستش افتد از او خلاصی ندارد. القصه مسلم است او را بساط (۵)، این مطلع ازوست: مطلع تا نیاید سوی دل غیر از خیال دلستان

بر سر ره مردمان چشم گشته دیده بان.

۲۷۷. مولانا حسین واعظ - کاشفی تخلص میکند و از ولایت سبزوار

است، و مدت بدست سالت که در شهر هرات ساکن است، مولانا بغایت ذوقنون و پرکار واقع شده، و کم فنی باشد که او را در آن دخلی نباشد خصوصاً وعظ و انشاء و بجوم که حق اوست و در هر يك از این کارهای مشهور و متعین و قوفی تمام دارد، و از مصنفاتش یکی **جواهر التفسیر** است که سورة المقرء را يك مجلد نوشته که بقطع منصف صد جزو بردیک است و با وجود این همه حمر گیها، یکی از شوخ طبعان این بیت حافظ را که: مطلع

واعظان کین جلوه در محراب و منبر میکنند

چون بخلوت میروند آن کار دیگر میکنند

نوشته و بر بالای منبر نهاده مولانا بسیار متعیر شده مطالعه کرده و سخنان خارج مبحث بسیار گفته، و مدتی از این کلال و ملال وعظ نگفت، باز که بر سهو خود اطلاع یافت بر سر کار خود رفت، و از آنجا که عرفان اوست این قدر نمی نایست این مطلع از اوست

سبز خطا ز مشک تر عالیه بر سمن مرن

سندل تاب داده را بر گن و سمن مرن

(۲) کذا در نسخه اصل ترکی

۲۷۸. مولانا معین واعظ - پسر مولانا حاجی محمد فرهی است که از

مشاهیرست ، و او حالا واعظ مقرر شهرست . این مطلع ازوست : مطلع

مگر فصل بهار آمد که عالم سبز و خرم شد

مگر وصل نگار آمد که دل با وصل همدم شد .

۲۷۹. میرخواند - ولد سید خواند شاه است که بزرگ و دانشمند متعین

فقه الاسلام بلخ است . و میر در ایام جوانی تکمیل علوم کرد و حالا با وجود کبر سن

و علو سب و کثرت حسب که همه موجب انانیت است آن مقدار بی تعین و فنا

و مشرب دارد که زیاده بر آن متصور نیست ، و در فن انشاء و تاریخ بی مثل است

و حالا از ابتداء آفرینش تا امروز تاریخ جامعی مینویسد که بآن لطافت و خوبی

تاریخ کسی ننوشته (۱) و با وجود آنکه اکثر فضیلت که زیور اسان است دارد گاهی

تعریف مبهوتیت و مسخیت نیز میکند . در تتبع دریای ابرار این بیت او خوب آمده :

هر که دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست

و آنکه از ظلمات نفس آمد برون اسکندر است .

۲۸۰. مولانا حمید الدین - خلف مولانا محمد تبادگانی است ، آنچه

کمال درویشی و تعظیم و تواضع و حیا که صفت اسان است ، در ذات او هست ،

و طبعش خوب واقع شده . این مطلع ازوست : مطلع

گهی رخته دلی باد میتوان کردن دلی ز بهر خدا شاد میتوان کردن .

۲۸۱. میر کمال الدین حسین - خواهرزاده امیر رفیع الدین حسین

است ، و در خراسان تحصیل علوم کرد و به عراق افتاد ، و سلطان یعقوب او را

اعزاز و اکرام تمام نموده قریه بیابانک را باو داد که مال آن مبلغ صد هزار دینار

بود ، و او بدین همه عنیمت دامن برافشاند و بار رو بدیار خراسان نهاد ، و آنجا

درویشی اختیار کرد ، و در خدمت ارشاد مآبی نوراً مطوع و مقبول شد ، و بمنازل

السائلین خواجه عبدالله انصاری شرح مینویسد . و در محلی که او را شیخ آن

منزل ساخته اند او بنید نوشتن کرده و خطبه آنرا بدین آیت ابتدا کرده که رَبِّ

(۱) اشاره بکتاب تاریخ «روضة الصفا» است

انزلی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین . و دیگر رسائل نیز دارد که هر که مطالعه نماید فضل و کمالات میر را معلوم میکند ، و میر بسیار خوش شکل و خوش طبع و همه هنرها آراسته و غیر آنکه خود را به شیخی موسوم ساخت عیب دیگر ندارد . و این مطلع ازوست .

از این باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روضه خلد برین باغ ازم بیرون .

۴۸۲ - سید اختیار (۱) - جوانی خوش طبع و خوش طور است ، و در محلی

که مولانا نظام الدین در مسند قضا متمکن بود در محکمه قضا نتحریر سبجات و مقالات و مهمات شرع قیام و اقدام مینمود ، فقه و عربیتش چند آنکه تعریف کنند هست و در کار او هیچگونه عیبی نیست ، در محلی که حوض پای حصار با تمام رسید تاریخ را او گفت . تاریخ

حوضیست که حواهم از صفایش گویم

صد بار دهن آب حیوان شویم .

هر چند که هست منبعش چشمه خضر

تاریخ وی ارساقی کوثر ، (۲) جویم .

۴۸۳ - ملا محمد بدخشی - از قریه اشکمیش است که در بواهی ولایت

قندرست ، و بکچند آنجا سق خواند و بجایب هرات آمد ، و در حینی که تحصیل او تکمیل مییافت ارعایت خوش طبعی برای خاطر مصاحبان بلویدی و رندی افتاد ، و کارش در آن وادی بجائی رسید که سر و پا برهنه در کوچه و بازار میگردید ، اما بارهادی توفیق توبه صییش کرد و او را از این نادیه سرگردانی براه راست آورد ، و حالا در میان اهل طبع بجمعیت او کسی نیست ، مقبول پادشاه و گداست . و در فن معما رساله نوشته که در میان مردم مشهورست ، و بغیر این نظمها نیز دارد . این مطلع ازوست مطلع

(۱) سید اختیار (سعه الف و ب)

(۲) ساقی کوثر = ۸۹۷ هـ

۴۷۸. مولانا معین واعظ - پسر مولانا حاجی محمد فرهی است که از

مشاهیرست ، و او حالا واعظ مقرر شهرست . این مطلع ازوست : مطلع

مگر فصل بهار آمد که عالم سز و خرم شد

مگر وصل نگار آمد که دل نا وصل همدم شد.

۴۷۹. میرخواند - ولد سید خواند شاه است که بزرگ و دانشمند متعین

قبه الاسلام بلخ است . و میر در ایام جوانی تکمیل علوم کرد و حالا با وجود کرسن

و علو نسب و کثرت حسب که همه موحب انابت است آن مقدار بی تعینی و فنا

و مشرب دارد که زیاده بر آن متصور نیست ، و در فن انشاء و تاریخ بی مثل است

و حالا از ابتداء آفرینش تا امروز تاریخ جامعی مینویسد که مان لطافت و خوبی

تاریخ کسی ننوشته (۱) و با وجود آنکه اکثر فضیلت که زیور اسان است دارد گاهی

تعریف مبهوتیت و مسخیت بیز میکند. در تبع دریای ابرار این بیت او خوب آمده :

هر که دست از آب حیوان شست خضر وقت اوست

و آنکه از ظلمات نفس آمد برون اسکندر است .

۴۸۰. مولانا حمید الدین - خلف مولانا محمد تبادگانی است ، آنچه

کمال درویشی و تعظیم و تواضع و حیا که صفت اسان است ، در دات او هست ،

و طبعش خوب واقع شده . این مطلع ازوست مطلع

کبھی رخسته دلی یاد میتوان کردن دلی ز بهر خدا شاد میتوان کردن .

۴۸۱. میر کمال الدین حسین - خواهرزاده امیر رفیع الدین حسین

است ، و در خراسان تحصیل علوم کرد و بهراق افتاد ، و سلطان یعقوب او را

اعزاز و اکرام تمام نموده قریه بیانانک را باو داد که مال آن مبلغ صد هزار دینار

بود ، و او بدین همه عنیمت دامن برافشاند و باز رو بدیار خراسان نهاد ، و آنجا

درویشی اختیار کرد ، و در خدمت ارشاد مآی نور مطبوع و مقبول شد ، و بمنازل

السائرین خواجه عبدالله انصاری شرح مینویسد . و در محلی که او را شیخ آن

منزل ساخته اند او ندید نوشتن کرده و خطبه آرا بدین آیت ابتدا کرده که : رب

(۱) اشاره بکتاب تاریخ «روضة الصفا» است

انزلی منزلاً مبارکاً و انت خیر المنزلین . و دیگر رسائل نیز دارد که هر که مطالعه نماید فضل و کمالات میر را معلوم میکند ، و میر بسیار خوش شکل و خوش طبع و بهمه هنرها آراسته و غیر آنکه خود را به شیخی موسوم ساخت عیب دیگر ندارد . و این مطلع ازوست :

از این باغ جهان آرا چه سان آرم قدم بیرون

که باشد روصه خلد برین باغ آرم بیرون .

۴۸۲ - سید اختیار (۱) - جوانی خوش طبع و خوش طور است ، و در محلی که مولانا نظام الدین بر مسند قضا متمکن بود در محکمه قضا بتحریر سحلات و قبالات و مهمات شرع قیام و اقدام مینمود ، فقه و عربیتش چند آنکه تعریف کنند هست و در کار او هیچگونه عیبی نیست ، در محلی که حوض پای حصار ناتمام رسید تاریخ را او گفت . تاریخ

حوصیست که خواهم از صفایش گویم

صد بار دهن بآب حیوان شویم .

هر چند که هست منبعش چشمه خضر

تاریخ وی از «ساقی کوثر» (۲) جویم .

۴۸۳ - ملا محمد بدخشی - از قریه اشکمیش است که در نواحی ولایت قندرست ، و یکچند آنجا سبق خواند و بجایب هرات آمد ، و درحینی که تحصیل او تکمیل مییافت از غایت خوش طبعی برای خاطر مصاحبان بلویدی و ریدی افتاد ، و کارش در آن وادی بجائی رسید که سر و پا برهنه در کوچه و بازار میگردید ، اما نازهادی توفیق توبه صییش کرد و او را از این نادیه سرگردانی براه راست آورد ، و حالا در میان اهل طبع بجمعیت او کسی نیست ، مقبول پادشاه و گداست . و در فن معما رساله نوشته که در میان مردم مشهورست ، و بغیر این نظمها نیز دارد . این مطلع ازوست . مطلع

(۱) سید اختیار (سعه الف و ب)

(۲) ساقی کوثر = ۸۹۷ هـ

خیال خنجرش در دیده بیخواب میگرد

مثل ماهی کاسر میان آب میگردد .

۴۸۴ - میرحسین معنائی - چندان اخلاق حمیده و اطوار پسندیده دارد

که از شرح آن زبان قلم و دست قلم رن عاجز است ، و از حالش آثار ولایت پیدا و نمودار ، فنا در ذاتش هویداست ، یکی از شاگردان او چنانکه دأب اطفالست در خواندن کاهلی میکرده ، میرشخصی التماس نموده که پدر او را بگویی که او را بحلایمت صیحت کند و چنان سازد که او را این اسائت از فقیر معلوم شود و موجب ملال خاطر او گردد ، و عرض از این حدیث آن است که میرحسین از این نوع صفات بسیار دارد ، و فن معمارا در لطافت و نزاکت بجائی رسانیده که زیاده بر آن خیال نمیتوان کرد و می توان گمت که این رهگذر را بند کرده است . این معما ازوست باسم « ناصر »

شد بخوبی روی آن حور پری و ش آفتاب

کس ندید ارباب و حاک و آب و آتش آفتاب (۱)

۴۸۵ - سید جعفر - پسر سید محمد نور بخش است و برادر شاه قاسم

است ، و طبع خوب دارد اما پدرش دعوی مهدی گری کرد ، و بسیار ملامت و فتنه بر سر خود آورد ، و مدت چهار سال بر فوتش گذشت و هنوز سید برین عقیده است که پدرش مهدی بود ، با وجود این همه خوبی این مطلع ازوست . مطلع

ترك من دست چو بر خنجر بیداد برد تشنه را شوق رلال خنجر از یاد برد

۴۸۶ - میرغیاث الدین - از سادات بلکه از نقمانی مشهد است ، و در عایت

اهلیت و حلایمت است و مزاجش بمطایبه و هزل غالب شده ، و در شوح طبعی و فیلسوفی بی احتیاز است ، چون در شرحه میرزا صرت غالبست سیه شرقه (۲) هم میگویند . این مطلع ازوست :

دهی از دست دیدن و ابرستم بیا ساقی که یکدم می برستم

(۱) از بد و حاک و آب و آتش «ناصر» ارده میجوهد و آفتاب معنی (عین) است و چون آن را کسی نبیند از آن «ناصر» بجای ماند

(۲) سیه شرقه (نسخه ج)

[این بیت از هجوی است که میر محمود تربتی از برای او گفته : شعر
 میمون جمال ازرق نحس دنی دون رذل کریه منظر کم کاسه زبون .]
۴۸۷ - میر حسین باوردی (۱) - سببیت تحصیل از ولایت بشهر آمد، در این
 اثنا بملازمت گنجیک میرزا سهر کعبه رفت و این بیت ازوست : بیت
 ای زهر عارضت گردون علام یوسفی را کرده اند یعقوب نام .
 [میرعلیشیر در این باب سخنها نوشته که بطول می انجامد .]

۴۸۸ - مولانا شهاب مدون - او عجائب المنحلوقات گفته، وقاری بوده،
 در صنعت مقلوب مستوی گفته : موش خرف رخ شوم درك رقم قر کرد (۲)
۴۸۹ - شیخ زاده پورانی - خلف شیخ ابو سعید پورانی و بدو وصیت
 وارث ولایتست، قابلیت او در آن مرتبه است که خاطرش بجانب خط میل کرد، در اندک
 فرصتی همه خط را چنان نوشت که استادان در سی سال آنمقدار نتوانند نوشت
 این رباعی از اوست : رباعی

چون من نغم تو در جهان فردی بیست دلسوخته بیاز پروردی نیست .
 خواهم غم و درد خویش را شرح دهم اما چکنم که هیچ همدردی نیست .
 [**۴۹۰ - میر اسدالله -** (۲) جوانی خوش طبع است . این مہما باسم « گدا »
 و « امین » ازوست : مہما

ای سرو خرامان ز کدامین چمنی تو
 هر جا که روی جلوه کنان جان منی تو . (۴)

(۱) نسخه الف (میر حسین باوردی)

(۲) در نسخه ترکی ح : ایضاً مقلوب

رامش مرد گنج ناری و قوت تو قوی را بحک در شمار

با وجود اینها در شیخ الاسلامی شهر طلم عصبی میکرد که هیچکس از او خلاصی نداشت

(۳) در نسخه های ترکی نام میر اسدالله ذکر شده

(۴) سرو خرامان کنایه از الف است که چون به (کدامین) که ماده مہماست بیفزایند « گدا »
 و « امین » شود

[۴۹۱. مولانا علی - (۱) از ولایت ترشیز است، و طبعش بجانب معما

مایل است. این معما ازوست باسم «ملك» :

مكن عتاب و بر ابرو كره مزن يارا كه بيست تاب عتاب تو بيرخت مارا .

۴۹۲. مولانا صفی - پسر مولانا حسین واعظ است، و بغایت جوانی

در ویشوش و دردمند و فانی صفت است، و دوبار بجهت شرف صحبت خواجه عبيدالله از هرات مدارالفتح سمرقند رفت، گویند که آنجا بشرف (قبول) ممتاز و سعادت ارشاد و تلقین سرفراز گشته بخراسان آمد، و طبعش خوبست. این مطلع ازوست .

بالب لعل و خط غاليه گون آمده عجب آراسته از خانه برون آمده.

۴۹۳. حافظ جمال الدين محمود (۲) - شيخ خانقاه اخلاصيه است،

در آن مسجد بامر خطابت و پيش نمازی قيام مينمايد، و حافظ خوبست، و خط را نيك مينويسد، شعر و معما نيز ميفرمايد، و این همه صلاحيت را زود کسب کرد، اما در محلی که بمدرسه اخلاصيه آمد نامورونيهها از اوسر ميزد، حالا نيز اگر گاهی همان طريق را مسلك دارد عجب نيست چرا که هم شيخ است و هم خطيب و هم پيش نماز، این مطلع ازوست مطلع

مسيح اگر شنود يك تكلم اردهنش دگر رشم بماند محال دم زدش .

۴۹۴. ملانامی - از ولایت سبزوار است، و بانشاء و خط تعليق شهرت

تمام دارد، اما در انشاء و راهيچ منشی پسند نميکند تخصص ه مولانا عبدالواسع، و در خط تعليق او را هيچ حوش نويس قبول ندارد خصوصاً شيخ عبدالله ديوانه، و خواجه غياث الدين ده دار بزرگه در مجالس حضرت پادشاه از روی ندیمی مردم را بسيار تقليد کرده و ميکند، و مولانا را گفته است که در محل سخن کردن طاهرأ صابون ميخايد که مفراند از دهن او ميرود، و تکلمش را چنان تقايد ميکند که اهل ادراك همه بسيار تعريف مي کنند. این مطلع ازوست

(۱) نام مولانا علی در نسخه های الف و ب و ج ذکر شده

(۲) حلال الدين (نسخه الف و ب و ج)

لاقدز خطا نافه زهی بیسر و پائی غمناز سیه باطن مادر بخطائی .
 بعضی میگویند که این بیت را بخواجه ده دار گفته است .

۴۹۵ - مولانا عبدالواسع - در فن انشاء قادر و ماهر است ، و بغایت سبک و روح
 است ، چنانچه بخت میکشد ، و هر گاه که طرفاً با او مطایبه می کنند او از روی
 اضطراب حرکات شیرین میکند مرتبه که اگر سفاقت بیز کند دست از او باز نمی دارند
 چرا که موجب ابسط میشود ، او را این منصب اردولت خواجه مجدالدین (۱) رسید
 این مطلع ازوست :

ای کشیده چشم مست در کمان پیوسته تیر

ماه نو گشت از کمان ابروات گوشه گیر .

۴۹۶ - مولانا سلطان محمد - (۲) از شارخت است ، و در شهر هرات نشو
 و نمایافت ، و خوش صحبت و خوش محاوره حوایست ، صحبتش موجب بسط و تکلمش
 باعث نشاط است ، خط رایز بسیار خوب مینویسد ، اگر چه در او ایل بواسطه آنکه
 موی سرش کمترست هر گاه از سر سخن می گفتند بسیار متغیر و متردد میشد اما
 حالا وسعت مشرش بجائی رسیده که در مجلس سر برهنه می نشیند و یکسر موباک ندارد .
 این مطلع ازوست مطلع

بدندان عقده زلف ترا حواهم که نگشایم

ازین سودا شدم دیوانه و زنجیر میخایم .

۴۹۷ - مولانا محمد نائینی - (۳) مردی اهلست ، و در علم طب و قوفی
 تمام داره ، و از نظرها معمما بیشتر شروع مینماید ، و استادان فن همه با اتفاق تعریف معمارا
 چنین کرده اند که « کلامیست موزون که دلالت کند بر اسمی از اسماء بطریق
 اشارت و ایما » ، او گفته که موزون چه قیدیست همین اشارت و ایما کافی است ، مثال

(۱) سجع ترکی ح . (از دولت خواجه مجد الدین محمد رسید که برای او به صد بیت زیاده معجو
 دارد و برای سایر خلق از هزار بیشتر)

(۲) خواجه سلطان محمد (سجع الف و ب)

(۳) مولانا محمد امینی (سجع الف) ، محمد مأمی (سجع ب و ح)

میاورد که شخصی را «صدر» نام باشد و دیگری ازو سؤال نامش کند او دست بر سینه نهد،
دلیلت بر آنکه نام او «صدر» باشد، مثال دیگر آنکه کسی گنجی در جائی دفن کند
و بر بالای آن زنگی بیاویزد، ادراک بلند تواند بود که بر مدفون اطلاع یابد، سبب
آنکه در محل آویختن نگون می شود و زنگ نگون «کنز» میگردد و ازینها در هیچکدام
نه کلام دخل دارد نه موزون، اما استادان فن این تخیل او را بخیالات بنگ حمل
کرده اند. این معما ازوست باس «روح» :

گشت میخانه ز حوران بهشتی معمور

چند چرخى زن و چشم فکن جاب حور (۱)

۴۹۸ - مولانا نور - ساده و ابدال صفت است، روزی طرفا در مجلسی

میگفته اند که حکما حس شامه را در پیشانی دماغ تعیین کرده اند پس بدین اعتبار
مشمومات را در میان دو ابرو نهاده بوی کنند باید که اثر آن زودتر محسوس شود،
او این معنی را تصدیق کرده و رباحین را در میان دو ابرو نهاده بو میکرد. اما طبعش
خالی از لطفی نیست. این مطلع ازوست :

تورا نیلوفری پیراهن و من مانده حیرانش

که سر بر میزند حورشید تانان از گریبانش.

۴۹۹ - مولانا شیرعلی (۲) - از مشاهیر عالم است، و در زمان خود خط نستعلیق

را چنان نوشت که تنوع او نتوانستند کرد، و طبعش در تصوف و سایر فضائل نیز
خوبست، و حالا مدتهاست که عزلت اختیار کرده بنا مرادی خود مشغولست، خدا
این دولت را باو ارزایی دارد. این معما ازوست باس «ملنکو» :

ما نگو گفتیم نامت گفته ما را بجو سرو ناز ماروان پیوسته با ابرو نگو.

۴۰۰ - مولانا سلطانعلی - امروز در خراسان و در اکثر بلاد قباة الکتاب

است، و قلم و اقلیم نستعلیق او را يك قلمه مسلم شده، و باخلاق حمیده و اطوار

(۱) صحت مقلوب است و بعضا ناقص میرسد که بجای چند اگر لفظ نیک باشد خوشتر خواهد بود.

(۲) سجع ب. (مولانا میرعلی) :

پسندیده چنان آراسته و پیراسته است که زبان قلم از شرح آن عاجز و دست قلم زن
قاصر است، و طبعش نیز خوب واقع شده. این ازوست : مطلع
گل در بهار زان رخ گلگون نمونه ایست
چون اشک من که از دل پر خون نمونه ایست.

۳۰۱ - درویش سلطانعلی قاینی - جوانی درویش است، و شرف ملازمت
حضرت نورا او را میسر شده، و غیر از مصنفات ایشان چیزی دیگر کلمات نمیکند،
و چند سال مجاور مکه بود، و بسیار صلاحیت دارد، اما روزی با او کتابتی فرموده
شد، در تعیین مزد کلمات مبالغه را بجائی رسانید که هر بیت من بیک تنگه می‌ارزد،
بیک معنی دور نگفت چرا که سخنایی که او مینویسد بهر چه گویند می‌ارزد. این
ازوست : مطلع

ای عشقت آتش در زده ناموس و تنگ و نام را

داده ساد بیستی هستی خاص و عام را.

۳۰۲ - درویش صوفی - پیر سیصدساله «بیره» درویش حسین و ولد مولانا
محمد چاخو است، و مدام قدم در وادی طبابت و صوفی‌گری میفرساید، و بطالبانی
که ریاضت بادیه مرض میکشند ارشاد «موتوا قبل ان تموتوا» میفرماید. این
ازوست : رباعی

منمای بغیر من رخ ای سیم ذقن کز غایت غیر تم رود جان ز بدن.

خواهم که شوم مردمک دیده خلق تا روی تو هیچکس نیند جز من.

گویند نازکی مزاج درویش در آن مرتبه است که بجوانی لاف تعلق میزد، هرگاه
جوان قدم در دایره فرمایش نمی‌نهاد او را با لفاظ سفیهانه فحش میگفت و از چوب
سیاست بیم میداد، العهده علی الراوی. [در فن معاینه و قوف دارد، این معما
ازوست باسم «شاه» :

گر ندین نوع بود محنت خون خوردن من

آخر از شام عمت جزم شود مردن من (۱)

(۱) آخر از کلمه شام حذف و بجای آن علامت حرم (•) گذاشته شود شاه بیرون می‌آید

۳۰۴ - مولانا وصلی . پسر خواجه کلان قاضی است ، و پدرش را همه مردم هرات در عقل و رای مسلم میدانند ، و بسیار صلاحیت است ، و شطرنج صغیر و کبیر را خوب میداند ، و سلامت نفس و صحبت نیک و طبع خوب دارد . این ازوست : مطلع

مرا در دیده نور از گرد راه آن سپاه آمد

بحمد الله که نور چشم من از گرد راه آمد .

[نام مشارالیه عبد الرحمن است که میر او را بتخاص یاد کرده ، و بعد از پدر در مسند قضا نشست ، این مطلع هم ازوست :

شمع رخسار ترا پیش نظر می بینم باز در دیده خود نور دگر می بینم .]

۳۰۴ . غیاث الدین علی (۱) . جوانی خوش طبع است ، و طالب علمی نیز کرده ، و در طبابت شهرت دارد ، و درین باب رسائل دارد ، و در نظم مخزن الاسرار شیخ را تتبع کرده ، و هموار و رنگین گفته این مطلع ازوست :

ای صبا کان باغ عارض را تماشا کرده

مصطرب می بینمت گویا گلی وا کرده

۳۰۵ . شیخ زاده انصاری . پسر شیخ عبدالله دیوانه است ، و ارحردی بار تحصیلات مشغولی میکند ، و در فوغ گفتن و شکستن معما اذطبع او بسیار ملامت ظاهر میشود . این معما باسم " او " ازوست : معما

ناوڪ از مرگان چه انداری بقصد جان من

بر حدر باش از سر شك چشم خون افشان من .

چنان معلوم شد که والده اش نیز شعر میگوید و بیدلی تخلص میکند . این مطلع ازوست :

روم بباغ زرگس دو دیده وام کنم

که تا بطاره آن سرو خوش خرام کنم .

(۱) غیاث الدین محمد (نسخه الف و ب و ح)

شیخ عبدالله نیز اگرچه سلیم طبع واقع شده اما محنون صفت مردیست ، و گاهی
نظم بر زبانش می آید ، و این مطلع از آنجمله است :
من مسکین سر کوی تو هر چند دویدم
غیر آهی و سرشکی ر دل و دیده ندیدم .
توان گفت که در حابه او زن و مرد خوش طبعند .

۳۰۶ . خواجه محمود سبزواری - نیره شیخ باباعلی خوشمردان است ،
و پدرش خواجه عمادالدین حسن را از نیک و بد هیچ نمیتوان گفت که نیک و بد
عالم را او میداند ، و بغایت مشهور است ، و جدش درویش بود ، و خانقاه و جمعی مرید
داشت ، و او جوانی بصلاحیت است ، و خطوط را خوب مینویسد ، و بطمش هم نیک
است ، و درین اوقات در جی نوشته بود و اصول شش قلم را بترتیب ثبت کرده ، و در
آخر چند بیت در تعریف خط گفته و نوشته ، و در بیت آخر تاریخ را درج کرده ،
این است تاریخ :

چون اصول شش قام کردم رقم گشت تاریخش « اصول شش قلم » .

۳۰۷ . استاد قل محمد - از شبرغان است ، و از خردی بار آثار قابلیت در او
مشاهد ، و غیجک را نیک می نواخت ، شریعت او اشتغال نموده شد کارش بمقامی رسید
که استادان متعدد مصنفات او را یاد گرفته بنا گردی او مباحثات کردند ، طالب
علمی هم کرد ، و دیگر فضائل نیز دارد ، مثل معرفت تقویم و خط و نقاشی ، اما عود
و غیجک و قویوز را چنان نواخت که در عصر او کسی دیگر نتوانست ، و قواعد معما
را نیز مضبوط میداد ، این معما باسم « نور » از اوست . معما

خوش آن مطرب که ساز خود نوازد یکی را از نوا خوشحال سازد

۳۰۸ . مولانا شریقی (۱) - از تاریخ و اشیاء صاحب وقوفست ، و از شعر
و معما نیز خبر دارد ، و نقاشی هم میداند ، و از انبای جنس بصلاحیت او کم است ،
و در کسب فنون مهارتش در آن مرتبه است که در جوانی پیری را کسب کرده ،
و اوست این مطلع .

(۱) مولانا شریقی (سجده الف)

جنون آمد شعار از مهر روی آن پری زادم

من دیوانه ز آنرو در زبان مردم افتادم .

۳۰۹ - خواجه ابوسعید مهنه - از اولاد سلطان طریقت شیخ ابوسعید

ابوالخیر است ، و ولد خواجه هؤید دیوانه است ، اما در محلی که شعر خود را
میخواند گریه آمیز ادا میکند و خود متأثر شده نفس سرد بر میآرد . ازوست این مطلع

توبه دادم ای شیخ اضطراب مکن مرا برای رضای خدا عذاب مکن .

۳۱۰ - مولانا حاجی - در روضه منوره حضرت امام علی موسی الرضا

معروفست ، در مسجد جامع گوهر شاد بیگم نامر خطابت قیام مینماید ، مردیست
سنی مذهب و باوجود تسنن ساداتی که در آن روضه اند بکنوع معاش میکند ، اما
همه او را باتفاق بمذهب خروج منسوب میدارند ، این مطلع ازوست :

کدام عیش و تنعم بود براسر اینم

که سر ز خواب برآرم صباح و روی تو بینم .

۳۱۱ - مولانا عبدالرزاق - مردی طالب علمست ، اما بلاهتش غالب است ،

و سبب حمزت رنگش آنان که باو مطایبه دارند او را «سرخ قلب» هم میگویند .
ازوست این مطلع :

جان من تازه شد از اعل تو خونخواری دل

بعد ازین ما و سر کوی تو و زاری دل .

۳۱۲ - مولانا حاجی - مردی درویش و منقطع است ، و ملازم و مصاحب

حضرت مخدومیدست ، وچند نوبت بزبانت مکه مشرف شده ، همانا که پیاده رفته ، و
حضرت مخدومی خصوصیتی که با او دارد بهیچ یک از خاصان خود ندارد . این
ازوست : مطلع

پیرانه سرم باز نهالی بر آمد

کش میوه غم و غصه و خون جگر آمد .

۳۱۳ - مولانا جلال الدین (۱) - یکی از خویشان حضرت مخدومی است ، طالب

(۱) جمال الدین : (سغه ب و ج)